

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين اللهم كن لوليّك الحجّة بن الحسن صلواتك عليه وعلى آبائه فى هذه الساعة وفى كلّ ساعة وليّا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضك طوعا وتمتّعه فيها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له على ذلك اللهم العن العصاة التى جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت على قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلى الارواح التى حلت بفنائك عليك منى سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منى لزيارتكم، السلام على الحسين وعلى عليّ بن الحسين وعلى أولاد الحسين وعلى أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منى وابدء به أوّلا ثم العن الثانى والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبيد الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبى سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

يكشنبه ۹۵/۱۱/۱۷ (جلسه ۱۸۵)

كلام در اين بود كه اين اكرم العالم چطور مى شود نسبت به موضوع انحلالى است و نسبت به متعلق انحلالى نيست و صرف الوجود را مى خواهد . يك بيان آقاى صدر داشت كه آن جا فرض وجود شده ، چون وجوداتش در خارج زياد است به تبع او احكام هم متعدد مى شود كه عرض كرديم كلام ايشان ظاهرش به انحلال عقلى مى خورد اگر چه ديروز گفته بوديم لايبعد كه مقصودش انحلال شرعى باشد و ظاهر كلامتش باشد ، نه در بحث مطلق تصريح مى كند انحلال عقلى است و شرعى نيست ، احكام متعدده ي عقليه . اما در متعلق ، اكرام قبل از طلب وجودى ندارد تا متعدد شود وقتى

که وجودی ندارد لذا متعدد نیز نمی شود و صرف الوجود را می خواهد ، این بیان را عرض کردیم تا تمام است . وجه دیگری که مرحوم آقای خوئی رض بیان فرموده آن وجه خلاصه اش این است که می فرمایند وقتی که شارع می فرماید صلّ ، یا تمام افراد را می خواهد یا صرف الوجود می خواهد یا بعض افراد را می خواهد ، اگر تمام افراد را بخواهد این که غیر مقدور است و هیچ کس نمی تواند تمام افراد صلاة را اتیان کند ، چون یک فرد صلاة در ساعت چهار بعد از ظهر در مسجد اعظم است و یک فرد هم در همان ساعت در حرم حضرت معصومه سلام الله علیها است و یک فرد هم در همان زمان در حرم امام رضا علیه السلام است و اگر هم بگوییم بیست تا یا سی تا ، این را هم که بیان نفرموده پس قطعاً می شود صرف الوجود ، این بیانی که مرحوم آقای خوئی ره فرموده این بیان ناقص است به عقل قاصر فاطر ما دو شبهه دارد ، یک شبهه این است که قید می خورد به افراد مقدوره ، افراد مقدوره را بیاور ، بگوئید این قید از کجا می آید ؟ این قید به حکم عقل است ، تکلیف مشروط به قدرت است . اشکال دوم و شبهه دوم به فرمایش ایشان رض این است که این کلامی که شما فرمودید در اکرم العالم نمی آید ، اکرم العالم چرا نسبت به عالم انحلالی است ، خوب می فرمایید اکرام یک عالم ، محذوری ندارد ، اما این که اکرام همه ی علما به چه دلیل ؟ این جا نمی توان گفت که همه اش مقدور نیست خود شما می فرمایید به تعداد قدرت ، این اکرم العالم چطور می شود که انحلالی است نسبت به عالم و انحلالی نیست نسبت به اکرام . اما این که وجه فنی چیست ؟ وجه فنی ای وجود ندارد ، و لکن می شود (من خیال می کنم دل مرحوم آقای خوئی همین است و لو این که در کلمات آقای خوئی این نوشته شده ، و قطعاً این مقصود آقای خوئی همین است چون مرحوم شیخنا الاستاذ هم همین طور تقریب می کرد وقتی که ایشان صندوقچه ی کلمات آقای خوئی بود ، اگر کسی در میزان علمیت ایشان شبهه داشته باشد در این که ایشان صندوقچه ی کلمات آقای خوئی بود و هیچ کس مثل ایشان بر کلمات آقای خوئی مسلط نبود این ظاهراً حتی بعضی از شاگردان آقای صدر

هم به این اعتراف دارند لذا کلامی که ایشان تقریب می کنند قطعا نظر آقای خوئی است و احتیاج به کتاب ندارد) اینی که باید بگوئیم و در بعض فرمایشات آقای خوئی هم هست ، در اوامر نسبت به متعلق انحلالی نیست و صرف الوجود را می خواهد چون قالبا مصلحت در صرف الوجود است ، و این غلبه خود قرینه ی عامه می شود بر این که صلّ صرف الوجود را می خواهد و اکرم العالم صرف الوجود اکرام را می خواهد و لکن در موضوع در مثل احل الله البیع یا مثل اکرم العالم این جا در واقع به مناسبت حکم و موضوع احترام عالم به خاطر این است که مردم با عالم محشور بشوند و حشر و نشر داشته باشند و علما عزت پیدا کنند که این باعث بشود مردم بروند دنبال علم ، این نکته اش است و این نکته در اکرام یک عالم پیاده نمی شود . این تنها بیانی است که انسان می تواند بگوید برای تقریب به ذهن و لو این که این بیان هم عرض کردم یک چیز فنی ای نیست و یک بیان عرفی است غیر از این بیان کسی بخواهد تقریب کند تقریبش فکر نمی کنم درست از کار در بیاید .

سوال : نسبت به موضوع هیچ ضابطه ای نیست طبق فرمایش شما ، یعنی همه اش به قرینه ی خارجی واگذار می شود .

جواب : قرینه ی عامه است .

بعد آقای صدر در ذیل این بیانش اموری را متذکر می شود . امر اول این است که آقای صدر چطور می شود که امر نسبت به متعلق انحلالی نیست ولی نهی نسبت به متعلق انحلالی است ، الآن شارع می فرماید صلّ ، می فرماید لا تکذب ، در صلّ می فرماید یکی بس است و در لا تکذب می فرماید هیچ کذبی نباید باشد ، می گوید سرش این است که ما گفتیم حکم نسبت به متعلق انحلالی نیست بحث اقامه ی قرینه ی عقلیه که نکردیم (اگر چه که گفتیم کلماتش مشوش است) ما گفتیم در جایی که قرینه ای نباشد این جا در ناحیه ی امر قطعا صرف الوجود است و در ناحیه ی نهی که انحلالی است

ما نمی خواهیم بگوئیم همان طور که گفتیم در صل جعل تعلق گرفته به ذات طبیعت همان طور که گفتیم در اکرم العالم وجوب تعلق گرفته است به ذات اکرام در لاتکذب هم نهی تعلق گرفته به ذات کذب همان طوری که آن جا متعلق طبیعت لیسیده بدون هیچ قیدی بود این جا هم متعلق طبیعت لیسیده بدون هیچ قیدی است اما سر این که این جا انحلالی است این است که قرینه ی عامه ای است که وجود دارد ، و آن قرینه این است که مفسده غالبا انحلالی است به خلاف مصلحت در هر صلاتی نیست در صرف الوجود است ، غالبا این طور است این غلبه ی مفسده در محرمات و غلبه ی مصلحت در صرف الوجود باعث می شود از آن قاعده ی منضبطه دست بر می داریم و می گوئیم که امر می گوید صرف الوجود را بیاور ولی در لاتکذب می گوید باید همه ی کذب ها را ترک کنی . این بیان در فرمایشات مرحوم آقای خوئی هست و مرحوم شیخنا الاستاذ نیز بیان می فرمود . یک بیان فنی آقای خوئی اضافه دارد می فرماید لاتکذب امرش دائر است یا صرف الوجود را ترک کن یا بعض کذب ها را یا همه ی کذب ها را ، این که صرف الوجود کذب را ترک کن گفتن ندارد چون کذاب ترین آدم ها هم نمی تواند بگوید تمام دروغ ها را گفته ام .

سوال : ترک صرف الوجود به ترک تمام افراد است نه به ترک یکی .

جواب : آنی که شما می فرمایید یعنی حتی یک دروغ هم نگو ، نه یک کسی می گوید من می خواهم این طور نباشد که بعدا بگویند او عبادش خیلی انسان های دله ای هستند یکی از این غذاها ترک شود .

بگوئیم چهار تا کذب یا پنج تا کذب این را هم که بیان نکرده است ، پس قطعاً همه ی کذب های عالم است ، فرمایشی هم که آقای فائزی می فرمایند فرمایش آقای آخوند است که می فرماید وقتی امر به طبیعت شد ، طبیعت ینعدم بانعدام جمیع افراده و یوجد بوجود أحد افراده منتهی این را در جای

خود به مرحوم آخوند اشکال کرده اند . این درست است که در کذب مفسده همین است و به مناسبت حکم و موضوع کما این که عرض کردم انحلالی است و این مطلب درست است و فرمایش مرحوم آقای خوئی و این مطلبی که ایشان اضافه کرده اند درست است .

سوال : اشاعره و کسانی که احکام را تابع مصالح و مفاسد نمی دانند نباید این حرف ها را بفهمند و حال آن که قطعا این حرف ها را می فهمند ، پس این نکته ی عامی نشد که در همه جا باشد .

جواب : اتفاقا می خواستم عرض کنم که اشاعره چه می گویند ، این مفسده که عرض می کنیم یعنی متفاهم عرفی در نهی انحلالی است منتهی وجه فنی آن ها نمی توانند ذکر کنند .

مستشکل : فهم آن ها با فهم ما فرق ندارد و این نکته نمی تواند نکته عام باشد .

جواب : یک مطلب مسلم است از نهی مردم انحلال می فهمند و ما می خواهیم این را توجیه کنیم (مستشکل : یک توجیه غلط) نه یک توجیه درست ، توجیه غلط این است که احکام تابع مصالح و مفاسد نباشد ، این توجیه صحیحی است که کسانی که غلط می گویند گیر می افتند . همه معترف اند که نهی انحلالی است ، که بیان آقای خوئی که در اشاعره نیز می آید که کذب یا تمام کذب هاست یا بعض کذب ها یا یک کذب .

سوال : قرینه ی متصله ی عقلی که قید به قدرت می زند در این جا نمی آید ؟

جواب : ترک همه ی افراد مقدور است و جناب عالی می توانید جمیع سیگار های عالم را ترک کنید .

سوال : متوقف نیست که ترک را وجودی بدانیم یا عدمی ؟

جواب : نه ، کف نفس هم باشد همین است و عنایت نمی خواهد و اگر کسی در ماه رمضان متوجه نیست که آلو بخارا در قم پیدا می شود ، خداوند سبحان بفرماید کف نفس نکردی از همه چیز ، نه کف نفس کرده است .

امر دومی که آقای صدر بیان می کند این است که ما یک عام داریم و یک اطلاق داریم. فرق بین عام و اطلاق چیست؟ فرق بین عام و اطلاق در این است که اطلاق در ناحیه جعل مولی و لحاظ مولی، هیچ تکثری نیست. طبیعی عالم را لحاظ کرده و موضوع قرار داده. طبیعی اکرام را لحاظ کرده و متعلق قرار داده. هیچ تکثری نیست. جعل واحد، حکم واحد، دال هم همینطور است. احل الله البیع بالدلالة الفظیة فقد دلالت می کند بر حلیت ذات طبیعت بیع. ولی در عموم، در ناحیه جعل مولی و در ناحیه لفظ، فرق می کند. عموم دو قسم است. یکی عام شمولی، اکرم کل عالم. یکی عام بدلی. اکرم ایّ عالم. عام شمولی نیز، هم می تواند در موضوع باشد و هم می تواند در متعلق باشد مثل این که بفرماید اکرم کل عالم، این نسبت به موضوع. بفرماید اکرم زیدا بکل اکرام، این در ناحیه متعلق. عام بدلی می تواند در ناحیه موضوع باشد، اکرم ای عالم شئت. می تواند در ناحیه متعلق باشد، اکرم زیدا ای اکرام شئت. فرقی این است که در ناحیه عموم، حکم را روی افراد برده و افراد را تصور اجمالی کرده. لذا هم لفظ دلالت بر عموم می کند و هم لحاظ مولی عام است و هم جعل ها عام است، انحلال شرعی است. ولی در اکرم العالم، هم از لفظ، عمومی فهمیده نمی شود و هم از مقدمات حکمت عمومی فهمیده نمی شود و هم در لحاظ مولی عمومی نیست، اصلا حکم روی افراد نرفته، حکم روی ذات طبیعت رفته. پس فرق بین عام و مطلق این است که اطلاق، تکثرش فقط در ناحیه تطبیق است و در عالم فعلیت است که می شود عقلی. اما تکثر عام به لحاظ عالم جعل است. بر می گردد به مولی.

خوب این کلامی که ایشان در فرق بین این دو گفته، در اینجا درست است اما تقضی به ایشان وارد می شود. خوب آقای صدر! شما قبول دارید که مولی می تواند بگوید اکرم زیدا بکل اکرام. یعنی اکرام به تقبیل ید، اکرام به سلام، اکرام به اطعام ... خوب آقای صدر! شما چرا در مطلق گفتید متعلق چون قبل از طلب است و وجود ندارد، تعدد در آن معنا ندارد؟ پس چطور اینجا تعدد معنا دارد؟ خوب اینجا هم مثل آنجا باشد.

سوال: ایشان نگفت بی معناست بلکه گفت که مقتضای مقدمات حکمت این است.

جواب: مقتضای مقدمات حکمت در موضوع و متعلق، هر دو یکی است. می گوید در هر دو ذات طبیعت است. چرا در موضوع مقتضای مقدمات حکمت این است که ذات عالم موضوع است، به لحاظ تطبیق، انحلالی می شود، آنجا انحلالی نمی شود؟

سوال: ایشان جواب داد که بر این مبتنی است که مقدر الوجود اخذ شود یا نشود.

جواب: خوب اینجا که کل عالم، مقدر الوجود اخذ نمی شود.

سوال: مقدر الوجود نیست. ولی به تمام افراد است.

جواب: خوب چرا آنجا همین تطبیق نشود؟

سوال: چون طبیعت یوجد به اول فرد.

جواب: خوب چرا اول فرد؟ پس می شود حرف آخوند.

این نسبت به فرق بین مطلق و عام ولی عرض کردیم که مرحوم آقای خوئی ره هم مطلق را انحلال شرعی می داند و هم عام را. هم در احل الله البیع می فرماید به تعداد بیع های عالم، شارع صحت جعل کرده و هم در احل الله کل البیع، می فرماید به تعداد بیع های عالم، شارع حکم جعل کرده.

اما فرق بین عام و مطلق چیست؟ فقط در مقام اثبات است. در مقام اثبات، در مطلق دالش مقدمات حکمت است اما در عموم، دالش لفظ است ولی با غمض عین از مقام اثبات، در مقام ثبوت، به نظر ایشان فرقی بین عام و مطلق نیست به خلاف آقای صدر که ایشان در مقام ثبوت هم فرق می بیند. در مقام دلالت و اثبات هم فرق می بیند.

حال کدام مسلک را انتخاب کنیم؟ بگوییم حق با آقای خوئی ره است که انحلالی است یا بگوییم حق با مرحوم حاج شیخ اصفهانی است که انحال را عقلی می داند؟

فهم این مطلب مشکل است. این که بگوییم اینجا برهان دارد، نه برهانی ندارد. خود آقای صدر تصریح می کند در متعلق، می گوید چون اکرام در طول وجوب است، قبل از وجوب، اکرامی نیست تا متعدد شود، بعد شما می گوید صرف الوجود! می گوید در آنجا موضوع متعدد است لذا به تبع، تعدد وجود، حکم متعدد می شود. می گوید در متعلق چون قبل از وجود، اکرامی نیست. قبل از وجود اکرامی نیست یعنی چه؟! خوب اگر تعدد نیست، پس اکرم زیدا بکل اکرام چیست؟ دیگر این اظهر من الشمس است. حالا یک کسی بگوید مقصود آقای صدر این نیست، این یک حرف دیگر است.

آیا انحلال عقلی است یا شرعی است؟ تشخیصش در سیره عقلا مشکل است اگر چه مرحوم آقای خوئی ره به ارتکاز نزدیکتر است ولی تشخیص نمی توانیم بدهیم چون فرقی بین انحلال شرعی و انحلال عقلی در سیره عقلانی نیست و ثمره ای نمی بینیم تا تشخیص بدهیم آیا نظر عقلاء در جعلهایشان انحلال عقلی است یا شرعی بعد بگوییم چون خداوند سبحان، بر طریق عقلاء و عرف مشی فرموده، انحلالش عقلی است.

ولی یک اشکالی که به مسلک انحلال عقلی است این است که آقای صدر! اگر شما شک می کنید معامله را که صحیح است یا فاسد است؟ مثلا بیع تلفنی، شما چطور اصالة الفساد جاری می کنید؟

آقای خوئی راحت است چون می فرماید هر بیعی یک حکمی دارد. شک می کنم آیا اینجا صحت جعل شده یا نه؟ استصحاب می گوید جعل نشده. این یک نکته.

نکته دیگر که آن را تا به امروز عرض نکرده ام: در احل الله البیع، انحلال عقلی است یعنی چه؟! اگر بنده مکاسبم را فروختم، آیا این مکاسب، ملک مشتری شده یا نشده؟ خوب به نظر آقای خوئی انحلال شرعی است و ملک مشتری شده. ولی به نظر شما ملک مشتری نشده چون صحت بیع، مگر معنایی غیر از همین نقل و انتقال دارد؟ بیع صحیح است یعنی چه؟ یعنی اثر بار است. اثر بار است یعنی ثمن می شود ملک بایع و مثن می شود ملک مشتری. شما که می گوید انحلال عقلی است. اگر بنده کتاب مکاسبم را فروختم، آیا این کتاب مکاسب، ملک مشتری میشود یا نمی شود؟ ثمن ملک من می شود یا نمی شود؟ شما گیر می کنید. لذا اگر هم بخواهیم بگوییم در مطلقات، انحلال عقلی است در اکرم العالم، می شود یک طوری درستش کرد ولی در احل الله البیع نه. به همین جهت ما در مثل احل الله البیع، قطعاً ملتزم می شویم که انحلال شرعی است چون در سیره عقلا، وقتی کتاب مکاسب را خرید می گویند مکاسب، ملک شده. ارتکاز قطعیه متشرعه از روز اول خلقت عالم همین است.

سوال: شما که فرمودید این بحث ثمره ای ندارد.

جواب: اشاره کردم که در اکرم العالم، در احکام تکلیفی، ثمره ندارد. همین قدر که در بعضی جاها ثمره دارد نمی شود در کل فهمید. شاید در احکام تکلیفیه عقلاء قائل به انحلال عقلی شوند.

پس سه حرف به آقای صدر می زنیم:

۱- شما چطور اصالة الفساد را در معامله جاری می کنید؟

۲- انحلال عقلی دون انحلال شرعی را دلیل نیاوردید. بله مقدمات حکمت گفت ذات این طبیعت، موضوع است و قید ندارد اما حالا افراد را خواسته یا خود طبیعت را؟ ربطی به مقدمات حکمت ندارد چون در واقع این بر می گردد به سیره عقلاء و ما باید بینیم در میان آنها چطور است. و الا ممکن است کسی بگوید در احل الله البیع، مقدمات حکمت می گوید بیع هیچ قیدی ندارد ولی در عین حال شمولی است.

۳- اینکه در مثل احل الله البیع اگر بگویید انحلال عقلی است، پس بنده کتاب مکاسب را می فروشم، به چه دلیل مکاسب ملک مشتری می شود و ثمن ملک من می شود. طبق مبنای آقای خوئی واضح است چون هر بیعی امضاء شده. ولی طبق مبنای شما چکار باید بکنیم؟

اما این که چه باید بگوییم؟ انحلال شرعی است یا عقلی؟ عرض کردیم وجدان نمی توانیم بکنیم در احکام تکلیفیه. بله در احکام وضعیه می شود وجدان کرد.

آخرین نکته این است که وجه فنی ای که ذکر کردید در مثل اکرم زیدا بکل اکرام، خودتان آن وجه فنی را رفع ید کردید.

امر ثالث در کلام ایشان این است که ما این جمله ای که گفتیم حکم در ناحیه متعلق انحلالی نیست و نسبت به موضوع انحلالی است در این جهت فرقی بین اخبار و انشاء نمی کند. توضیح مطلب ان شاء الله فردا.